

## فهرست مطالب

۵	توضیح به جای پیشگفتار مترجم
۷	مقدمه نویسنده
۱۵	۱ جباریتی در تنگنا
۴۹	۲ افسرِ جتلمن
۸۹	۳ لائۀ مار
۱۴۹	۴ تصمیم پنهانی
۲۱۱	۵ دشمن اصلی
۲۶۹	۶ حقیقتِ واژگونه
۳۱۷	۷ جاسوسِ وفادار
۳۶۱	۸ وارث
۴۰۹	۹ مردی که به فعالیت‌های جاسوسی و اطلاعاتی عشق می‌ورزید
۴۵۷	۱۰ پدافند
۴۷۵	تشکیلاتِ درون سازمانی کا.گ. ب
۴۹۱	فهرست اسامی افسران و عوامل «کا.گ. ب.»



## جباریتی در تنگنا

آقایی با ظاهر متین، اندامی تنومند، میانه ۶۰ سال، ساعت ۱۸ وارد آپارتمانی در مسکو شد. سه نفر مرد که به نشانه احترام از وی فاصله گرفته بودند، همراهی اش می‌کردند. موهای خاکستری و پُریشتش بر بالای چهره رنگ‌پریده او که فوق‌العاده خسته به نظر می‌رسید، به پشت سر شانه شده بود و چشمان عسلی‌رنگش از پشت شیشه عینکی بدون قاب، متفکرانه، کنجکاو و در عین حال هشیار و بیدار می‌نمود. او بدون آنکه خود را معرفی کند، یا معرفی اش کنند، به زبان انگلیسی بسیار درست، اما نه چندان روان گفت:

«آقای پروفیسور همبِلتون، از اینکه جنابعالی را در مسکو ملاقات می‌کنم، بسیار خوشوقتم. امیدوارم به گونه‌ای رضایت‌بخش به اینجا وارد و ساکن شده باشید و بتوانید به فعالیت‌های سودمند خویش ادامه دهید.»

مخاطب، هیو همبِلتون، استاد کُرسی اقتصاد دانشگاه «لاوال» در «کِبِکِ» کانادا، مردی خوش‌قیافه، دوست‌داشتنی و دانشمندی اقتصاددان و نسبتاً مشهور بود. او ظرف حدود ۲۰ سال، ۱۲۰۰ سند محرمانه «ناتو» را که از اهمیتی فوق‌العاده برخوردار بودند، در اختیار کا.گ.ب گذاشته بود. بزرگترین و مهمترین خدمت همبِلتون، ارسال اسنادی معتبر، مبنی بر تولید سلاح‌های هسته‌ای، توسط اسرائیل و افریقای جنوبی بود که روس‌ها برای نخستین بار به آنها دست یافته بودند و کا.گ.ب امیدوار بود که او بتواند به یک «مرکز تحقیقاتی سری» در ایالات متحده امریکا نفوذ کند.

یک نفر خدمتکار زن که از سوی کا.گ.ب در آن منزل به کارگمارده شده بود، شام سردی همراه با چند تُنگ شراب آورد و تازه‌وارد به همبِلتون تعارف کرد بنشیند. هنگامی که یکی از همراهان تازه‌وارد پشت سر همبِلتون قرار گرفت و در این اندیشه بود سخنی به وی بگوید - درحالی‌که حتی یک کلمه زبان انگلیسی نمی‌دانست - دو نفر دیگر به دیوار تکیه زدند و همبِلتون اینجا دریافت که آنها بایستی، محافظین آن شخصیت محترم و ناشناس باشند.

میهمان به هنگام صرف شام، پرسش‌های بی‌شماری مطرح کرد از آن جمله:  
آیا هزینه‌های نظامی، بر بودجه عمومی امریکا سنگینی نمی‌کند؟ آیا در امریکا یهودیان

آزار نمی‌بینند و تعقیب نمی‌شوند؟ جوانان امریکایی نسبت به شوروی چه نظری دارند؟ آیا در این اواخر، چند فرزند کشتی، متعلق به کشورهای عضو جامعه اروپا، آسیب ندیده‌اند؟ زمانی که سخن به کشور چین کشیده شد، ناشناس با ناراحتی یادآور گردید: «روابط ما با چین بسیار اسفبار شده است.» سپس به تشریح وضع و موقعیت عمومی دنیا پرداخت و موضوع صحبت را به مأموریت‌های تازه همبلیتون، از آن جمله مأموریتی در امریکا کشاند: «ما به هر حال بایستی شما را چون گذشته در کشورهای مهمی مثل اسرائیل یا مناطقی که در آنجا منافع چشمگیر داریم، به کارگماریم.»

میهمان ناشناس، پس از گذشت درست ۱ ساعت، از جای برخاست و هنگامی که به نشانه خداحافظی با همبلیتون دست می‌داد گفت:

«امیدوارم همکاری متقابل ما در آینده نیز پرثمر باشد. برای شما تندرستی و خوشبختی آرزو می‌کنم.»

هنگامی که مرد ناشناس، محل اقامت همبلیتون را ترک کرد، یک افسر اطلاعاتی کا.گ.ب که آپارتمان، میان او و همبلیتون تقسیم شده بود، با دستی لرزان درون دو گیلان، ودکا ریخت و خود را روی مبل انداخت. همبلیتون از وی پرسید: «این شخص که بود؟»

– می‌خواهید بگویید او را نمی‌شناسید؟! او «یوری ولادیمیروویچ آندروپوف»<sup>۱</sup> رئیس کا.گ.ب بود.

در آن زمان که آندروپوف سمت ریاست کا.گ.ب و عضویت رسمی دفتر سیاسی حزب کمونیست شوروی را بر عهده داشت، از پر مشغله‌ترین اعضای هیئت رهبری شوروی بود، با این وصف در آن شب از شب‌های ماه ژوئیه ۱۹۷۵ بسیاری از وظایف روزمره خود را کنار گذاشته بود تا شخصاً به ابر جاسوسی که به سبب مقام و منزلت مهمی که داشت، اجازه یافته بود از سازمان مرکزی کا.گ.ب بازدید کند، بیشتر برسد. این شخصیت بسیار مهم، هم‌اکنون در یکی از زندان‌های انگلستان تحمل کیفر می‌کند و آندروپوف نیز هفت سال بعد، بر روسیه شوروی حاکم شد.

جلسات دفتر سیاسی در فواصل معین تشکیل می‌شد، تا مفصلاً درباره عملیات جاسوسی، ضد جاسوسی و گاهی اوقات در مورد تصمیمات و قراردادهای پنهانی مشورت شود. در پاییز ۱۹۷۹ رهبران شوروی گرد هم آمدند تا درباره موضوع مهمی بحث و تبادل نظر کنند؛ که آیا کا.گ.ب بایستی «حفیظ‌الله امین» نخست‌وزیر افغانستان را از بین ببرد و یکی از دست‌نشانندگان شوروی را بر جای او بنشانند یا نه؟ پس از آنکه اعضای دفتر سیاسی طرح قتل حفیظ‌الله امین را که توسط همکاران آندروپوف ریخته شده بود بررسی کردند، همگی به آن رأی مثبت دادند.

1. Juri Wladimirowitsch Andropow

کا.گ.ب افسری مجرب به نام «سرهنگ دوم میخائیل طالبوف» را برای انجام طرح یادشده در نظر گرفته بود. از آنجا که طالبوف عضو قدیمی اداره «S» بود - این اداره وظیفه داشت، افسران و عوامل اطلاعاتی کا.گ.ب را با پوشش‌های مناسب، به‌طور غیرقانونی به کشورهای حریف نفوذ دهد - لذا به حرفه و مأموریت خطرناک خود کاملاً آشنایی و آگاهی داشت. طالبوف مسلمان و در اصل افغانی بود، ولی در ایالت آذربایجان - یکی از جمهوری‌های سوسیالیستی شوروی - رشد یافته بود و به زبان «پشتو» مثل هر افغانی دیگر تسلط داشت و سال‌های متمادی با اوراق هویت جعلی، همانند یکی از اتباع افغانستان در کابل به سر برده بود.

طالبوف با پوشش «آشپز» در اواخر اکتبر یا اوایل نوامبر ۱۹۷۹ بار دیگر به کابل اعزام شد. در آنجا عوامل کا.گ.ب، وی را در آشپزخانه کاخ ریاست جمهوری به کارگماردند و او مترصد فرصتی مناسب بود تا مأموریت خود را انجام دهد و برای این منظور، همواره ماده سمی مخصوص و بی‌رنگ و بویی با خود داشت، که بخش «عملیات فنی» کا.گ.ب برای کشتن حفیظ‌الله امین تهیه دیده بود. برابر گزارش طالبوف به مقامات کا.گ.ب در کابل، دست‌کم دو بار ماده سمی مزبور را هر بار به مقدار معین، به آب میوه‌ای که امین سفارش داده بود اضافه کرده بود - مسئولین کا.گ.ب می‌دانستند که امین، علاقه‌ای خاص به نوشیدن آب میوه دارد، اما احتیاط و هوشیاری زیاد این سیاستمدار را نادیده گرفته بودند - ولی او از ترس مسموم شدن، لیوان محتوی آب میوه را با چندین لیوان دیگر از مایعات مختلفی که در دفتر کار خود داشت، مخلوط و آن را رقیق می‌کرد، به‌طوری که ماده سمی، اثر مرگ‌آور خود را از دست می‌داد، تا جایی که حتی برای یک‌بار نیز حالش به هم نخورد و همین امر سبب شد که کارکنان آشپزخانه هرگز مورد سوءظن قرار نگیرند. مقامات کا.گ.ب، با توجه به این موضوع، تردید پیدا کردند که طالبوف بتواند امین را مسموم کند، پس آندرپوف و اعضای دفتر سیاسی حزب، به اقدام دیگری دست یازیدند.

در دیرگاهان شب ۲۷ دسامبر ۱۹۷۹، شماری از افراد گروه «کماندوی مرگ» وابسته به کا.گ.ب، به سرپرستی سرهنگ تمام «باژرنف»<sup>۱</sup> که یگان‌های دیگر روس نیز از آنان پشتیبانی می‌کردند، به کاخ ریاست جمهوری یورش بردند و در یکی از سراسراه‌های طبقه بالا، حفیظ‌الله امین را همراه رفیقۀ زیبایش کشتند. نگهبانان کاخ چنان با شهامت و بی‌باکانه ایستادگی کردند که سرهنگ باژرنف مجبور شد از کاخ بیرون رود و با خود نیروی کمکی بیاورد. روس‌ها چون نمی‌خواستند این زد و خورد شاهد عینی داشته باشد، دستور دادند هیچ‌کس زنده از کاخ خارج نگردد و همین امر سبب شد که فرمانده گروه کماندویی در تاریکی، اشتباهاً مورد

اصابت گلوله قرار گیرد و کشته شود. روس‌ها، افراد مقیم کاخ را از بین بردند، اما با این وصف، تعدادی انگشت‌شمار توانستند جان سالم از معرکه به در برند، که سرهنگ طالبوف نیز یکی از آنها بود. روس‌ها قبلاً او را از حمله به کاخ آگاه نکرده بودند و کماندوها نیز از وجود وی بین کارکنان کاخ بی‌خبر بودند، ولی او موفق شده بود از آشفتگی اوضاع استفاده کرده و از این به اصطلاح «حمام خون» رهایی یابد.

اعضای دفتر سیاسی، نه تنها به اعمالی مثل سوء قصد و آدم‌کشی دست می‌زنند، بلکه به کار «جعل اسناد» نیز می‌پردازند. در پاییز سال ۱۹۸۱ ک.گ.ب به جعل امضای «رونالد ریگان» نیز اقدام کرده است. نامه‌ای که امضای جعلی ریگان ذیل آن بود، ظاهراً خطاب به «خوان کارلوس» پادشاه اسپانیا نوشته شده بود و محتوای آن به این موضوع می‌پرداخت، که سران نظامی، رهبران احزاب سیاسی و روحانیون نزدیک به پادشاه متفقاً تصمیم گرفته‌اند، اسپانیا را از ورود به «پیمان ناتو» بازدارند و همین امر می‌تواند دلیلی کافی برای فلج کردن «اپوزیسیون چپ» از سوی پادشاه باشد و اگر وی چنین کند، ایالات متحده آمریکا خواهد توانست، در امر بازپس دادن «تنگه جبل الطارق» به اسپانیا دخالت کند. در واقع محتوای نامه، چنین می‌نمود که رئیس‌جمهور آمریکا، عامل دستوردهنده به پادشاه اسپانیا است و برای او تکلیف معین می‌کند و قصد مداخله در امور داخلی آن کشور را دارد.

دفتر سیاسی حزب کمونیست شوروی، با اجرای طرح یاد شده موافقت کرد و دستور داد، عوامل ک.گ.ب در مادرید، رونوشت نامه مورد بحث را در اختیار نشریات اسپانیا و بسیاری از دیپلمات‌های اروپایی بگذارند، ولی این حيله اثر نکرد؛ جز اینکه سبب تیرگی روابط آمریکا و شوروی شد. خبرنگاران اسپانیایی، نامه را جعلی دانستند و چند تن از آنان، نویسنده نامه را احتمالاً مقیم «کاخ کرم‌لین» خواندند. «کاخ سفید» نیز نامه یاد شده را به منزله توهینی بی‌سابقه، آنهم در نخستین ماه‌های زمامداری رئیس‌جمهوری آمریکا ارزیابی کرد.

این که رهبران شوروی به جای پرداختن به امور مربوط به کشور خود، به جنایت و جعل اسناد دست می‌یازند و یا با جاسوسان خارجی خود، درون خاک شوروی ملاقات می‌کنند، برای غربی‌ها بسیار غریب است و نمی‌تواند عملی شرافتمندانه باشد. شرکت مستقیم زمامداران شوروی در این‌گونه و سایر پنهانکاری‌ها، برآیند طبیعی و بدیهی وابستگی شدید آنها به عملیات پنهانی است که هم در تاریخ گذشته و هم در جریانات واقعی و حقیقی امروز روسیه شوروی ریشه دارد. در اینجا پرسشی مطرح می‌گردد، چرا اتحاد جماهیر شوروی طوری اداره می‌شود که این وابستگی حکم می‌کند؟ چرا زمامداران شوروی، آن‌طور رفتار می‌کنند که به این وابستگی ارتباط دارد؟ و چرا اصولاً خط‌مشی دیگری را، دست‌کم برای کوتاه‌مدت در نظر نمی‌گیرند؟ غیر از این، وابستگی یاد شده روشن می‌سازد، که ک.گ.ب چرا

در عمل به عنوان ابزار اصلی عملیات پنهانی، چه در امور داخلی و چه در امور خارجی شوروی به کار گرفته شده است، و اینکه چرا سیاستمداران سالخورده دفتر سیاسی، راه چاره بهتری از اینکه دیکتاتور حکومت شوروی را در دست‌های کا.گ.ب قرار دهند، نمی‌شناسند؟ در آغاز سال ۱۹۸۲ وضع مزاجی برژنف چنان وخیم شد که نمی‌توانست وظایف زمامداری را انجام دهد و به باور همگان، مدت کوتاهی به پایان زندگی وی مانده بود. با نگاهی به گذشته، کاملاً روشن می‌شود که هیئت رهبری، در بهار همان سال توافق کرده بود، آندرپوف به جانشینی برژنف برگزیده شود. در ماه مه، آندرپوف سمت ریاست کا.گ.ب را رها کرد، تا به جای «میخائیل سوسلف» نظریه‌پرداز در گذشته حزب تکیه زند، و سرانجام پس از گذشت چندماه، او در مقام پنجمین صدر هیئت رئیسه حزب کمونیست، از زمان تأسیس دولت نوین در شوروی، بر مسند حکومت نشست. در ماه‌های پیش از به قدرت رسیدن آندرپوف، ناگهان در نشریات غربی مطالب و گزارش‌هایی بی‌شمار در تمجید و ستایش وی منتشر شد، و او را روشنفکری کار آزموده، انعطاف‌پذیر، انسان‌گرا و معتقد به جهان وطنی معرفی کردند که زبان انگلیسی را روان صحبت می‌کند و نسبت به ایالات متحده امریکا خوشبین و دارای حسن نیت است؛ اصلاح‌طلبی انساندوست است که در خفا به «منافقین»<sup>۱</sup> گرایش دارد و با تنش‌زدایی موافق است، رقص تانگورا دوست دارد و به نوشیدن ویسکی و کنیاک کهنه علاقمند است، موسیقی جاز امریکا را با شوق بسیار گوش می‌دهد و آثار «ژاکلین سوزان» را با اشتیاق مطالعه می‌کند، بسیار خوش‌پوش و ظاهراً مهمان‌نواز است، برخی شب‌ها، ساعات طولانی به «رادیو صدای امریکا» گوش می‌سپرد و با منافقین نشست و برخاست دارد، آنان را نزد خود فرا می‌خواند، تا اقی دید خود را گسترش دهد و در نهایت، نشریه «واشننگتن پُست» از وی به عنوان یک شخصیت لیبرال که در ظاهر خود را غیر از آن جلوه می‌دهد، یاد کرده بود.

بسیاری از این مدیحه‌سرایی‌ها، بی‌ریشه و مأخذ بود و تقریباً هیچ‌کدام از آنها به اثبات نرسید. آندرپوف زندگی خصوصی خود را پشت نقابی از اسرار و ابهامات پنهان نگه داشته بود. صرف‌نظر از جاسوسان، افراد انگشت‌شماری در غرب توانستند ظرف بیست‌وپنج سال اخیر به زندگی شخصی او پی‌ببرند. از آنجا که ما گزارشی از شهود عینی نداریم، پس بایستی از خلال گفته‌ها و اعمالش درباره او داوری کنیم. تصویری که آندرپوف از خویشتن به دست می‌دهد، از یک «پلی‌بوی کرملینی» و یا یک «لیبرال زیر پوشش» حکایت نمی‌کند، بلکه فردی با شخصیتی کاملاً جدا از دیگران به شمار می‌آید.

۱. منظور از منافقین، کمونیست‌هایی هستند که با گذشت زمان، از باورهای پیشین خود گسسته و به مخالفت با نظام موجود در شوروی برخاسته‌اند. - م

آندُرپوف، در ۱۵ ژوئن ۱۹۱۴ در «ناگوتزکایا»<sup>۱</sup> منطقه‌ای در جنوب باختری روسیه و در دامنه کوه‌های قفقاز که در آنجا خطوط مختلف راه‌آهن به یکدیگر می‌پیوندند، به دنیا آمد. او تا پیش از پایان تحصیلات خود در رشته «حمل و نقل آبی» در «ریبینسک»<sup>۲</sup> به عنوان بی‌سیم چی، آپاراتچی سینما و قایقران رود ولگا به کار مشغول بود. چون کار بر رودخانه‌های مسکو برایش ملالت‌آور می‌نمود، لذا در سال ۱۹۳۶ وارد «کومسومول»<sup>۳</sup> سازمان جوانان حزب کمونیست شد و در آنجا به کار اشتغال ورزید. تغییر شغل دیگر او در سال ۱۹۴۰ صورت گرفت، یعنی زمانی که به «کارلین»<sup>۴</sup> در فنلاند، جایی که یک سال پیش از آن روس‌ها بخشی از این منطقه را تجزیه کرده بودند، اعزام شد. آندُرپوف غیر از انجام وظایف دیگر، بایستی کمک می‌کرد تا منطقه تصرف شده، به روسیه شوروی مُنضم شود. این کار چندان هم دشوار نبود، زیرا بیشتر فنلاندی‌های مقیم کارلین، محل زندگی خود را ترک و فرار کرده بودند. وقتی که جنگ رسماً آغاز شد، آندُرپوف به گروه پارتیزان‌هایی پیوست که علیه فنلاندی‌ها می‌جنگیدند و در این هنگام بود که آندُرپوف تحت حمایت «اُتو کوزنین»<sup>۵</sup> رهبر حزب کمونیست فنلاند قرار گرفت. کوزنین عامل قدیمی کمونیسم بین‌المللی و نخستین کسی بود که نفوذ در سایر کشورها را توسط «سازمان‌های پوششی» پیشنهاد کرد. او در سال ۱۹۲۶ رسماً گفت:

«ما باید یک سیستم کامل «اقماری» از سازمان‌ها و کمیته‌های کوچکتر در پیرامون حزب کمونیست ایجاد کنیم. این سازمان‌های کوچک، در واقع زیر نفوذ حزب ما و نه تحت نفوذ مکانیزم رهبری آن خواهند بود.»

در دهه بعد، کا.گ.ب تحت ریاست آندُرپوف به تشکیل و توسعه چنین سیستم اقماری مخرب در غرب و جهان سوم دست زد.

در سال ۱۹۵۱ آندُرپوف، احتمالاً بنابر پیشنهاد کوزنین، به مقامی در کمیته مرکزی حزب کمونیست دست یافت. استالین، پاکسازی را دوباره آغاز کرده بود و در مسکو جوئی ناآرام، تحریک‌آمیز و آلوده به تعصب و خشونت حکومت می‌کرد، ولی با این وصف، آندُرپوف توانست از خود بر دیگران، اثری نیکو بگذارد. در سال ۱۹۵۳ به عنوان دیپلمات، به مجارستان اعزام شد و سال بعد در ۴۰ سالگی به مقام سفارت رسید. در بوداپست، بسیاری از خارجیان توانستند رفتار آندُرپوف را زیر نظر بگیرند. «نوئل باربر»<sup>۶</sup> روزنامه‌نگار نامور انگلیسی، او را یک هواخواه استالین، با قیافه‌ای عبوس و چهره‌ای که از خطوط آن چیزی دستگیر طرف مقابل نمی‌شود توصیف کرد. یکی از کارمندان دولت مجارستان عنوان «بدبین

1. Naguzkaya

2. Rybinsk

3. Komsomol

4. Karelin

5. Otto Kuusnin

6. Noel Barber